

ORIGINAL ARTICLE

Study of the approach of irony to adjectives in three interpretations of Tebayan, Keshaf and Al-Mizan

Alireza Delafkar^{1*}, Mojtaba Moqtadaei²

1. Associate Prof., Department of Quranic and Hadith Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran.
2. Ph.D. Student in Department of Quranic and Hadith Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran.

Correspondence:
Alireza Delafkar
Email: delafkar@pnu.ac.ir

Received: 29 May 2023
Accepted: 16 Sep 2024

How to cite

Delafkar, A.R. & Moqtadaei, M. (2024). Study of the approach of irony to adjectives in three interpretations of Tebayan, Keshaf and Al-Mizan. Journal of Qur'anic Interpretation and Language, 13(2), 75-86.
(DOI: [10.30473/quran.2024.68060.3275](https://doi.org/10.30473/quran.2024.68060.3275))

ABSTRACT

One of the most important artistic creations of the Holy Qur'an in expressing numerous examples of ambiguous phrases is the use of allusion to the adjective, in the sense that attributes of an object or person are mentioned indirectly in an ambiguous context, but the meaning of a certain adjective is accompanied by mention. It is similar. In this type of irony, sometimes a specific adjective is intended, and sometimes the general people or objects are included. In this research, we tried to examine and explain the irony approach of the description in three interpretations of Tebayan, Keshaf and Al-Mizan along with mentioning the details of the said irony. Some results indicate the fact that in the three mentioned commentaries, the allusion to what is described in the words and phrases of "al-raffathus" is an obscene speech that is spoken only in the context of marriage, the allusion to the act of marriage, the expression "O Lamastum al-Nissa" Pleasant touch with each other, an allusion to the state of janabat, the word "excrement" means a low place, an allusion to feces and defecation, the word "saida" to the surface of the earth, an allusion to pure soil, the phrase "Yenash'u'a fi al-Haliya" requires adornment and makeup that to adorn her and hide her flaws, an irony about a pampered woman And the combination of "Fawq al-A'anaq", hitting the upper part of the neck, an allusion to the head and head, the descriptive word "Al-Naze'at", the killers, an allusion to the angels who collect human souls, the word "Al-Rajifa", the movement of the earth and mountains, An allusion to the resurrection, and the combination of "Zat al-Rajja" which brings back and refers, an allusion to the rotating stars or rain, and the descriptive combination of "Zat-e-al-Wahhi wa Dosor" has large boards made with nails, an allusion to a large and strong ship, despite the mention of numerous and similar examples, but in a broader sense than mentioning the necessary and necessary will and with the phrases Allusion, sarcasm, intention, and meaning are used.

KEY WORDS

Al-Mizan, Allusion to Mosouf, Eloquence, Keshaf, Tebian.



«مقاله پژوهشی»

واکاوی رویکرد کنایه از موصوف در سه تفسیر تبیان، کشاف و المیزان

علیرضا دل افکار^{۱*}، مجتبی مقتدائی^۲

چکیده

در قرآن کریم، یکی از آفرینش‌های هنری در بیان مصادیق عبارات مبهم، استفاده از کنایه از موصوف است. این نوع کنایه به معنای بیان صفاتی غیرصریح درباره فرد یا شیء است که با قرینه‌ای مشخص به یک موصوف خاص یا عمومی اشاره دارد. در این پژوهش، رویکرد کنایه از موصوف در تفسیرهای تبیان، کشاف و المیزان بررسی شده است. برخی نتایج، بیانگر این واقعیت است که در سه تفسیر یاد شده، کنایه از موصوف در واژگان و عبارت‌های «الرَّقْتُ» سخن زشتی که تنها در بستر زناشویی به زبان می‌آید، کنایه از عمل زناشویی، عبارت «أَوْ لَمْسْتُمُ النِّسَاءَ» لمس لذت‌بخش با یکدیگر، کنایه از حالت جنابت، واژه «الغائط» مکان پست، کنایه از مدفوع و قضاء حاجت، واژه «صَعِيدًا» سطح زمین، کنایه از خاک پاک، عبارت «يَنْشَوُا فِي الْجَلِيَّةِ» نیازمند به زینت و آرایش که خود را زینت دهد و نقص خود را پنهان نماید، کنایه از زن نازپرورده و ترکیب «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» ضربت زدن قسمت بالای گردن، کنایه از سر و کله، واژه وصفی «النَّازِعَاتِ»، کشندگان، کنایه از فرشتگانی که ارواح بشر را قبض نمایند، واژه «الرَّاجِفَةُ»، جنباننده زمین و کوه‌ها، کنایه از قیامت، و ترکیب «ذَاتِ الرَّجْعِ» باز گرداننده و ارجاع‌دهنده، کنایه از ستارگان در حال گردش و یا باران، و ترکیب وصفی «ذَاتِ الْوَاحِ وَ دُسْرُ» دارای تخته‌های بزرگ با میخ‌ها ساخته شده، کنایه از کشتی بزرگ و محکم، علی‌رغم ذکر مصادیق متعدد و مشابه، اما در معنایی گسترده‌تر از ذکر ملزوم و اراده لازم و با عبارت‌های کنایه، کُنْی، أَرَادَ، و مُرَاد به کار رفته است.

واژه‌های کلیدی

کنایه از موصوف، بلاغت، تبیان، کشاف، المیزان.

۱. دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور، تهران،

ایران.

۲. دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام

نور، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:

علیرضا دل افکار

رایانامه: delafkar@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۶

استناد به این مقاله:

دل افکار، علیرضا و مقتدائی، مجتبی (۱۴۰۳).

واکاوی رویکرد کنایه از موصوف در سه تفسیر

تبیان، کشاف و المیزان. پژوهشنامه تفسیر و

زبان قرآن، ۱۳(۲)، ۷۵-۸۶.

(DOI: 10.30473/quran.2024.68060.3275)



مقدمه

در آیات متعددی از قرآن کریم، واژگان مشتق و عبارت‌هایی با دلالت‌های متعدد ذکر شده که از نظر دانشمندان علوم بلاغت به کنایه از موصوف تعبیر شده است. در این نوع کنایه، صفت و یا صفاتی چند برای یک فرد و یا شیء ذکر می‌شود، اما مصداق آن در هاله‌ای از ابهام است. در این خصوص مفسران قدیم و جدید تلاش نموده‌اند به صورت اجتهادی و یا استناد به روایات، موصوف مورد نظر را معرفی کنند. گاهی نیز از کنایه قریب و گاهی از کنایه بعید برای تبیین مراد استفاده کرده‌اند.

در این پژوهش واژگانی مفرد از قبیل «الرَّفَثُ» کنایه از عمل «جماع» و «الْغَائِطُ» کنایه از ادرار و مدفوع، و «النَّازِعَاتِ» کنایه از فرشتگان و یا جان‌ها و «الرَّاجِفَةُ» کنایه از نفخه اولی و یا تکان‌های شدید زمین و «الرَّادِفَةُ» کنایه از نفخه دوم و واژگان مرکب از قبیل: «ذَاتِ الرَّجْعِ» کنایه از باران، و «ذَاتِ الصَّدْعِ» کنایه از نباتات «ذَاتِ اللِّوَحِ و دسر» کنایه از کشتی بزرگ و محکم و «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» کنایه از سر و یا خود گردن، و «غیر سوء» کنایه از برص (پیشی)، و عبارت: «يَنْشَوُا فِي الْحُلِيِّ» کنایه از زن، با استناد به سه تفسیر یاد شده و دیگر کتاب‌های بلاغی، مورد بررسی و تبیین قرار دادیم.

اهداف تحقیق

- بررسی رویکرد کنایه از موصوف، در سه تفسیر تبیان و کشف و المیزان.
- بررسی رویکرد نوع کنایه از موصوف در دو بعد کنایه قریب و کنایه بعید.
- بررسی کاربرد متفاوت کنایه از موصوف در هر سه تفسیر.

پرسش‌های تحقیق

- کنایه از موصوف، در سه تفسیر تبیان و کشف و المیزان چگونه تبیین شده است؟
- نوع کنایه در دو بعد کنایه قریب و کنایه بعید در تفسیرهای یاد شده چگونه بیان شده است؟
- کاربرد متفاوت کنایه، مجاز و تعریض در هر سه تفسیر در تبیین و تعیین مصداق‌ها چگونه اعمال شده؟

نواوری و پیشنهاد تحقیق

توجه و تمرکز بر یکی از ویژگی‌ها و شگفتی‌های بلاغی قرآن کریم (در اینجا کنایه از موصوف که یک نکته از هزاران است) همراه با بررسی نظرات چند مفسر بزرگ، فتح بابی است بر توجه موشکافانه و دقیق‌تر بر زوایای بی‌شمار اعجاز بیانی قرآن کریم. پیشنهاد می‌شود این رویکرد توسط اساتید گرانقدر و محققان گرامی در مورد یکایک آرایه‌ها و زوایای هنری (و محتوایی) قرآن، مورد توجه بیشتر واقع شود.

فرضیه‌های تحقیق

کنایه از موصوف، در سه تفسیر تبیان و کشف و المیزان گاهی به شکل صریح، و مستقیم و گاهی به صورت غیرمستقیم و غیرصریح بیان شده است. نوع کنایه در دو بعد قریب و بعید در تفسیرهای یاد شده به صورت مفهومی و با عبارت اُراد، مُراد، بیان شده است. کاربرد متفاوت کنایه، مجاز و تعریض در هر سه تفسیر در تبیین و تعیین مصداق‌ها، به شکل همسان با اندکی تفاوت تبیین شده است.

پیشینه تحقیق

در خصوص کنایه در قرآن کریم چند مقاله علمی پژوهشی مشاهده شده است: مقاله با عنوان: «نقش علوم بلاغی در تفسیر قرآن» (مطالعه موردی کنایه و تعریض در تفسیر تبیان شیخ طوسی و کشف زمخشری) از فاطمه عامری و علیرضا باقری. نیز مقاله‌ای با عنوان «دلالة الكناية اللغوية في القرآن الكريم دراسة دلالية بلاغية» از توفیق محمود التوم حسن ۲۰۱۶م، و مقاله «الکناية القرآنية و مكوناتها التربوية (دراسة على تعبيرات الكناية في سورة البقرة) از شمسونی الماجستير و مقاله «بررسی سبک هنری قرآن کریم در به‌کارگیری انواع کنایه و عدول از لفظ قبیح به حسن» از علی طاهری، ۱۳۹۴ش، تدوین شده است.

تعریف کنایه

در کتاب جواهرالبلاغه آمده است: «کنایه عبارت است از لفظی که معنای غیر حقیقی آن مورد نظر باشد، ولی به دلیل اینکه قرینه‌ای

است (طبرسی، ۱۹۹۸، ۳، ۳۰۱). شاعر در وصف دلاورمردانی که در صحنه نبرد با شمشیرها و نیزه‌های خود قلب و سینه خصم را نشانه می‌گیرند، این‌گونه از کنایه‌گویی استفاده می‌کند:

الضَّارِبِينَ بِكُلِّ أَيْبُضٍ مَخْذَمٍ وَالطَّاعِنِينَ مَجَامِعَ الْأَضْغَانِ
(الزبیدی، ۲۰۰۳، ۲۳)

دلاورمردان عرصه پیکار، با شمشیرهای تیز و بران و نیزه‌های بلند در کارزار خود، قلب و سینه دشمنان را می‌شکافند. در بیت مذکور واژه مرکب «مجامع الأضغان» کنایه از قلب‌ها و سینه‌های دشمنان است. شاعر به جای آشکارگویی از اسلوب کنایه‌گویی استفاده کرده. مراد از مجامع الأضغان یعنی مرکز کینه‌ها و حسدورزی‌ها، قلب انسان است.

دوم آن‌که چند صفت را که بر روی هم اختصاص به موصوفی دارد، ذکر کنند و از مجموع آن صفات، موصوف را اراده نمایند. مانند بیت زیر:

بالات شجاع ارغوان تن زیر تو عروس ارغنون زن

که در اینجا خورشید را بسیار ماهرانه مخاطب قرار می‌دهد. شجاع ارغوان تن، کنایه از مریخ و عروس ارغنون زن کنایه از زهره است.

کنایه از موصوف در عبارت: «الرَّفَثُ...»

در خصوص واژه «رفث»: جوهری آن را جماع و سخن گفتن با زن درباره جماع و همچنین قول ناپسند شمرده و گفته است: مراد از آن در آیه، جماع است که در شب ماه رمضان مباح شمرده شده است (قرشی، ۱۳۷۳: ۳، ۱۰۹).

در آیه زیر واژه «رفث» برای بیان حکم عمل زناشویی و یا نکاح در شب‌های ماه مبارک رمضان آمده است:

«أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره، ۱۸۷). در شب‌های روزه، همخوابگی با زنان بر شما حلال گردیده است. آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید.

طوسی بر این باور است که مراد از «رفث» جماع است و گفته:

«الرَفَثُ الْجَمَاعُ هَاهُنَا بِلَا خِلَافٍ، وَ فِي قِرَاءَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ «فَلَا رَفُوثٌ»، وَ قِيلَ: أَصْلُهُ فَاحِشُ الْقَوْلِ فَكُنِّي بِهِ عَنِ الْجَمَاعِ» (طوسی، بی‌تا: ۲، ۱۳۲). مراد از رفث در آیه بدون خلاف، عمل

ندارد تا از اراده معنای حقیقی جلوگیری شود جایز است معنای حقیقی آن نیز اراده شود. (هاشمی، ۱۳۷۳، ۳۰۳).

زمخشری در تعریف کنایه گفته: «الْكُنْيَاءُ أَنْ تَذْكُرَ الشَّيْءَ بِغَيْرِ لَفْظِهِ الْمَوْضُوعِ لَهُ، كَقَوْلِكَ: طَوِيلُ النَّجَادِ وَ الْحَمَائِلِ، لَطُولُ الْقَامَةِ وَ كَثِيرُ الرَّمَادِ لِلْمُضَيَّافِ» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱، ۱۴۳). "کنایه آن است که چیزی در غیر لفظی که برای آن وضع شده است به کار رود." مانند «طویل النجاد و الحمایل» کنایه از طول قامت و «کثیر الرماد» کنایه از مهمانی دادن. و در اصطلاح «آوردن لفظی است که غرض از آن لازمه معنای دیگر است با جواز اراده لازم آن معنی» (سکاکی، ۱۹۳۷: ۱۷۰) به عبارت دیگر کنایه، آوردن ملازم یا یکی از ملازم‌های یک معنی است به‌گونه‌ای که ابتدا معنی ملازم را دریابیم و آنگاه ذهن از معنی ملازم به معنی اصلی منتقل شود (جرجانی، ۱۳۶۸: ۵۲).

با توجه به اینکه موضوع این پژوهش کنایه از موصوف است اما در ابتدا به دلیل ارتباط نزدیک بین دو مقوله، گزارشی از کنایه از صفت ارائه می‌گردد.

کنایه از صفت به ذکر یک صفت (یا واژه مرکب یا ترکیب وصفی یا عبارت) و اراده صفت لازم آن اطلاق می‌شود. در آیات متعددی از قرآن کریم کنایه از صفت در قالب واژه‌های مفرد مانند: «مَغْلُولَةٌ»، «نَارًا»، «الرَفَثُ» و مرکب مانند «ثِيَابِك» و ترکیب وصفی مانند «حَمَالَةُ الْحَطَبِ» یا به شکل عبارت مانند «تَغْشَاهَا» و «يَقْلِبُ كَفِيهَ» به کار رفته است که بیشتر معنای ثانوی آن عبارت‌ها مراد است.

برای مثال: در عبارت قرآنی «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ» یعنی همانند کسی نباش که دستش بر گردنش آویخته و قادر به عطا و بخشش نیست. واژه «مغلوله» در معنی ثانوی و کنایی، بیانگر نوعی مبالغه در نهی از صفت بخل است.

کنایه از موصوف

کنایه از موصوف کنایه‌ای است که مقصود از آن، ذات و شخص موصوف باشد. این کنایه بر دو قسم است اول آنکه صفتی از صفات، به موصوف معینی اختصاص پیدا کرده باشد مانند: «أَبْنَاءُ النَّبْلِ» که به اهل مصر اختصاص دارد یا مانند «مَجَامِعِ الْأَضْغَانِ» که مراد از آن قلب است، و عبارت «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلْسُّخْتِ» (مائده، ۴۳) آنان که پذیرا و شنوای دروغ هستند و بسیار مال حرام می‌خورند، که کنایه از یهود و منافقین

به کار برده است. «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» (نساء، ۴۳). یا یکی از شما از قضای حاجت آمد.

طوسی در تفسیر خود به معنای ثانوی که در این واژه نهفته است اشاره می‌کند: «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» یعنی الحدث المخصوص، و أصله المطمئن من الأرض، يقال: غائط و غيطان، و التغوط كناية عن الحدث في الغائط» (طبرسی، بی تا: ۳، ۲۰۷).

طباطبایی در تبیین دلالت معنایی واژه الغائط می‌گوید:
و فی قوله تعالى: «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» من الأدب البارع ما لا يخفى للمتدبر حيث كنى عن المراد بالمجئ من الغائط، و الغائط هو المكان المنخفض من الأرض و كانوا يقصدونه لقضاء الحاجة ليتستروا به من الناس تأدبا، و لم يقل: أو جئتم من الغائط لما فيه من تعيين المنسوب إليه، و كذا لم يقل: أو جاء أحدكم من الغائط لما فيه من الإضافة التي فيها شوب التعيين بل بالغ في الإبهام فقال: «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» رعاية لجانب الأدب» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵، ۲۲۷).

در سخن خداوند متعال: «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» تا چه اندازه و چقدر زیبا رعایت ادب شده است، ادبی که بر هیچ متفکری پوشیده نیست، چرا که منظور خود را با کنایه فهمانده، و آن کنایه، آمدن از غائط (چاله گود) است، چون کلمه غائط به معنای محلی است که نسبت به اطراف خود گود باشد، و مردم صحرانشین همواره برای قضای حاجت به چنین مکان‌هایی می‌رفتند، تا به منظور رعایت ادب خود را در آنجا پنهان سازند.

قرآن کریم در جمله موردنظر، می‌توانست منسوب‌الیه را معین کند، و بگوید: «أو جئتم من الغائط» "و یا از غائط آمدید" و اگر به این اندازه مشخص نکرد، می‌توانست به کمتر از آن معین کند و بگوید: «أَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» "و یا یکی از غائط آمد" ولی به این مقدار از تعیین نیز راضی نشده، ابهام و پنهان‌گویی را به نهایت رسانده و فرموده است: «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» "و یا یکی از شما از غائط آمد" تا رعایت ادب را به نهایت درجه رسانده باشد.

کنایه از موصوف در عبارت: «يَنْشَوُا فِي الْحِلْيَةِ...» (زخرف، ۱۸).

خداوند سبحان در مقام نفی شریک در یک مقایسه و تقابل میان الوهیت خود و بشریت و ضعف انسان، از یک تعبیر کنایه‌ای استفاده کرده است: «أَوْ مَنْ يَنْشَوُا فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي

جماع است و ابن مسعود با عبارت رفوث قراءت کرده و اصل آن، سخن ناپسند است که از آن عمل جماع اراده شود.

زمخشری در بیان دلالت‌های معنای واژه «رفث» گفته است: «الرفوث، و هو الإفصاح بما يجب أن يكنى عنه، كلفظ النيك، و قد أرفث الرجل.

مراد از رفوث آشکارگویی چیزی است که باید به شکل کنایه و پوشیده گفته شود. مانند واژه جماع که هرگاه گفته شود: رفث الرجل. یعنی مرد جماع کرد.

و عن ابن عباس رضى الله عنه أنه أنشد و هو محرم:

«وَهْنٌ يَمْشِينَ بِنَا هَمِيَسًا إِنَّ تَصَدَّقِ الطَّيْرُ نِكَ لَمِيَسًا»
شتران راهوار، آهسته و روان ما را به مقصد می‌برند اگر فال درست آید با زن نرم‌اندام «لمیس» همبستر می‌شویم. (در حج از لذت عرفانی کامیاب می‌شویم)

ابن عباس هنگام احرام این بیت شعر را گفته و به جای واژه کنایه‌ای «رفث» از واژه آشکار «نیک» به معنای جماع استفاده کرده است.

فقیل له: أرفثت؟ فقال: إنما الرفث ما كان عند النساء. و قال الله تعالى: «فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (بقره، ۱۹۷)، فكنى به عن الجماع؛ لأنه لا يكاد يخلو من شيء من ذلك.

به او گفتند: آیا سخنی درباره جماع گفتی؟ جواب داد: رفث سخن زنان هنگام جماع است. و خداوند فرموده: "نه جماع و نه فسق و فجور" که در این آیه، واژه رفث کنایه از جماع است زیرا جماع خالی از آن حالات (و سخنان) نیست.

طباطبایی نیز در تفسیر خود به معنای ثانوی واژه رفث اشاره می‌کند:

«و الرفث هو التصريح بما يكنى عنه مما يستقبح ذكره، من الألفاظ التي لا تخلو عنها مباشرة النساء، و قد كنى به هاهنا عن عمل الجماع» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲، ۴۴)، و کلمه «رفث» به معنای تصریح به هر سخن زشتی است که تنها در بستر زناشویی به زبان می‌آید، و در غیر آن مورد، بیانش نفرت‌آور و قبیح است، اما در اینجا به معنای آن الفاظ نیست بلکه کنایه از عمل زناشویی است.

کنایه از موصوف در عبارت: «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ»

واژه «الغائط» از جمله واژگان کنایه‌ای است که قرآن کریم جهت رعایت ادب و یا متانت گفتاری آن را به جای قضای حاجت

سیوطی کنایه در آیه موردنظر را به قصد بلاغت و مبالغه می‌داند چنان‌که اگر از لفظ «نساء = زنان» استفاده می‌شد این نکته را نمی‌رساند (سیوطی، ۱۳۶۳: ۲، ۱۵۷).

بنا بر این کنایه مذکور با قصد «تزیین سخن» آمده است و کنایه از موصوف است.

در کنایه مذکور، به دو صفت ویژه زنان یعنی "پرورش در ناز و نعمت و علاقه به زینت کردن" اشاره شده است تا نفی آن با بافت کلام سازگار باشد و مراد، نفی (زن بودن) از فرشتگان و رد ادعای دختر خدا بودن فرشتگان و در نتیجه رد ادعای فرزند داشتن خداوند است. (الکواز، ۱۳۸۶، ۳۳۷).

در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می‌شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می‌گیرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آنها به زینت‌آلات، و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خویش در هنگام مخاصمه و جر و بحث بخاطر حیا و شرم است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۱، ۲۸).

کنایه از موصوف در عبارت: «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ»

خداوند سبحان در یک دستور جنگی خطاب به فرشتگان (به منظور ایجاد رعب و وحشت در قلوب کافران) نحوه برخورد با کافران و مشرکان را در صحنه نبرد، آموزش می‌دهد تا بالای گردن که سر است و انتهای انگشتان را مورد اصابت قرار دهند. (تا کافران از حمل سلاح ناتوان شوند)

«فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (انفال، ۱۲). پس، فراز گردن‌ها را بزنید، و همه سرانگشتانشان را قلم کنید. (قدرت آنان را سلب کنید)

طوسی در تفسیر عبارت فوق مراد از فوق الاعناق را در سه قول نقل کرده است که مراد خود گردن‌ها است:

«و قوله «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» قيل في معناه ثلاثة أقوال: أحدها: اضربوا الاعناق، ذهب اليه عطية. و قال غيره اضربوا على الاعناق. و قال قوم اضربوا فوق جلد الاعناق، و قال الفراء: أعلمهم مواضع الضرب، فقال: اضربوا الرؤوس و الأيدي و الأرجل» (طوسی، بی‌تا: ۵، ۸۸).

به نظر زمخشری عبارت «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» کنایه از سر است: «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ أَيْ الرُّؤُوسِ كَمَا رَوَى عَنْ عطاء و عكرمة، و كونها فوق الأعناق ظاهر. و أما المذابح كما قال البعض فإنها في أعالي الأعناق» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵، ۱۶۷). قسمت بالای گردن‌ها را خواسته که جای بریدن است؛ زیرا آن، محل جدایی سر از گردن است.

الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» (آیا کسی را شریک خدا می‌دانند) که در زر و زیور پرورش یافته و در هنگام مجادله، بیانش غیر روشن است؟ طوسی در تفسیر این تعبیر کنایه‌ای می‌گوید:

«ثم قال تعالى على وجه الإنكار لقولهم «أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْحَلِيَّةِ» قال ابن عباس «أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْحَلِيَّةِ» المراد به المرأة. و به قال المجاهد و السدي و قال ابو زيد: يعني الأصنام. و الاول أصح»

خداوند در مقام انکار سخن مشرکان که فرشتگان را دختران خدا می‌شمردند می‌فرماید: (آیا کسی را شریک خدا می‌دانند) که در زر و زیور پرورش یافته و در هنگام مجادله، بیانش غیر روشن است؟

ابن عباس و مجاهد و سدی نیز گفته‌اند که مراد از کنایه مورد نظر، زن است. و ابوزید بت‌ها را مراد دانسته ولی قول نخست صحیح‌تر است. (طوسی، بی‌تا: ۹، ۱۸۹).

زمخشری در این مورد می‌گوید:

«قال: أَوْ يجعل للرحمن من الولد من هذه الصفة المذمومة صفة. و هو أنه يُنشِئُوا فِي الْحَلِيَّةِ أَيْ يَتَرَبَّى فِي الزينة و النعمة»

خداوند در مقام انکار سخن مشرکان که فرشتگان را فرزندان خدا می‌شمردند و صفت ناروای فرزند داشتن را به خداوند نسبت می‌دادند می‌فرماید: (آیا کسی را فرزند خدا می‌دانند) که در زر و زیور پرورش یافته (و در هنگام مجادله، بیانش غیر روشن است؟) (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۲۴۳)

طباطبایی می‌فرماید:

و إنما ذكر هذين النعتين لأن المرأة بالطبع أقوى عاطفة و شفقة و أضعف تعقلا بالقياس إلى الرجل و هو بالعكس و من أوضح مظاهر قوة عواطفها تعلقها الشديد بالحلية و الزينة و ضعفها في تقرير الحجة المبني على قوة التعلق» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸، ۹۰).

این دو صفت که برای زنان آورده، بدین جهت است که زن از روی طبیعت، دارای عاطفه و شفقت بیشتر و عقلانیت ضعیف‌تر (تحت تأثیر عواطف) نسبت به مرد است. مرد نیز دارای عواطف کمتر و عقلانیت بیشتری است. و از روشن‌ترین جلوه‌های عاطفی بودن زن، علاقه شدیدی است که به زینت و زیور دارد، و (غالباً) از نظر بیان حجت و دلیل براساس قدرت عقل، ضعیف‌تر (تحت تأثیر عواطف) است. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۱۸، ۱۳۴).

طباطبایی می‌فرماید:

«فالظاهر أن يكون المراد بفوق الأعناق الرعوس و بكل بنان جميع الأطراف من الیدین و الرجلین أو أصابع الأیدی لئلا يطبقوا حمل السلاح بها و القبض علی، أو الكناية عن إذلالهم و إبطال قوة الإمساك من أیدیهم بالإرعاب، و أن يكون الخطاب للمؤمنین و المراد به تشجيعهم علی عدوهم بثبیت أقدامهم و الربط علی قلوبهم، و حثهم و إغراؤهم بالمشركین» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹، ۲۲).

مراد از اینکه فرمود «بالای گردن‌ها را بزیند» این است که سرها را بزیند، و مراد از «كُلَّ بَنَانٍ» جميع اطراف بدن است، یعنی دو دست و دو پا و یا انگشتان دست‌هایشان را بزیند تا قادر به حمل سلاح نباشند.

همچنین ممکن است خطاب در «فاضربوا...» به ملائکه باشد و اتفاقاً همین مطلب نیز به ذهن می‌رسد. بنابراین از «زدن بالای گردن‌ها و زدن همه بنان» می‌توان معنای ظاهری را مقصود دانست، و می‌توان آن را کنایه دانست از ذلیل کردن کافران، چنان که در اثر ترس، از حمل سلاح و آسیب رساندن ناتوان شوند.

همچنین ممکن است خطاب به مؤمنان و به منظور تشجیع آنان بر علیه دشمن باشد. تا آنان را ثابت قدم‌تر و دل‌هایشان را محکم‌تر نماید. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۹، ۲۵).

کنایه از موصوف در عبارت: «و النَّازِعَاتِ غَرْقًا...»

خداوند سبحان در جزء سی‌ام قرآن کریم، در قسمت‌های مربوط به رخدادهای پیش و پس از رستاخیز به موجوداتی سوگند یاد کرده و در این خصوص از واژه‌های وصفی و اشتقاقی بهره برده است. که می‌تواند مصادیق متعددی داشته باشد. از جمله این واژگان سوگندهای آغازین سوره نازعات است: «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» (نازعات، ۱-۵).

طوسی در تفسیر آیات فوق مراد از مشتقات فوق را فرشتگان، ستارگان، جان‌ها، تیرها، دریانوردان، پیش‌تازان دانسته:

«و معنی (النازعات) الملائكة تنزع الأرواح من الأبدان، فالنازعات الجاذبات الشيء من أعماق ما هو فيه. و قال الحسن و قتادة: هي النجوم أي تنزع من أفق السماء إلى أفق آخر. و قال عطاء: هي القسی تنزع بالسهم. و قال السدی: هي النفوس تنزع بالخروج من البدن» (طوسی، بی‌تا: ۱۰، ۲۵۲).

نازعات به معنی فرشتگانی هستند که جان‌ها را از بدن‌ها می‌گیرند. نازعات به معنی گیرندگان و جذب‌کنندگان از درون یک شی هستند. حسن و قتاده گفته‌اند: مراد از نازعات ستارگانند که از کرانه‌ای از آسمان به کرانه‌ای دیگر، منتقل می‌شوند. و عطا گفته است: مراد از نازعات تیرهایی است که از کمان جدا می‌شوند و سدی گفته است: مراد از نازعات جان‌ها هستند که از بدن‌ها جدا می‌شوند.

زمخشری در تفسیر خود درباره این عبارت‌های کنایی می‌گوید:

«أقسم سبحانه بطوائف الملائكة التي تنزع الأرواح من الأجساد، و بالطوائف التي تنشطها أي تخرجها. من نشط الدلو من البئر إذا أخرجها، و بالطوائف التي تسبح في مضیها، أي: تسرع فتسبق إلى ما أمروا به، فتدبر أمرا من أمور العباد مما يصلحهم في دينهم أو دنياهم كما رسم لهم غَرْقًا إغراقا في النزاع، أي: تنزعها من أقاصی الأجساد من أناملها و أظفارها». (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۶۹۳).

خداوند سبحان به گروهی از فرشتگان که در گرفتن جان انسان‌ها نقش دارند سوگند یاد کرده است. همچنین به گروهی که جان را بیرون می‌کشند. و «ناشطات» از «نشط الدلو» یعنی بیرون کشیدن دلو آب از چاه دلالت می‌کند.

همچنین به فرشتگانی سوگند خورده است که در انجام مأموریت خود پیشتازند و مأموریت خود را درمورد امور دینی و دنیایی بندگان، بدان‌گونه که ترسیم شده است، انجام می‌دهند.

غرقا نیز به معنای کشیدن است یعنی فرشتگان، جان انسان را از دورترین نقطه بدن یعنی از انتهای انگشتان و ناخن‌ها بیرون می‌کشند.

«و أقسم بخيل الغزاة التي تنزع في أعنتها نزعاً تغرق فيه الأعنة لطلول أعناقها؛ لأنها عراب. و التي تخرج من دار الإسلام إلى دار الحرب فتدبر أمر الغلبة و الظفر، و إسناد التدبير إليها، لأنها من أسبابة. أو أقسم بالنجوم التي تنزع من المشرق إلى المغرب» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۶۹۳).

و یا اینکه خداوند به اسبان مجاهدان آن گاه که گردن‌های دراز خود را از میان عنان بیرون می‌کنند، سوگند یاد کرده است. اسبانی تیزتک که از سرزمین صلح به سوی صحنه‌های نبرد خارج می‌شوند.

و اسناد (چیرگی و پیروزی) به اسبان تیز تک، بدین دلیل است که آنها جزئی از آن پیروزی هستند.

برخی گفته‌اند مراد از نازعات فرشتگانی هستند که جان مردم را هنگام مردن، نزع می‌کنند یعنی از اجساد بیرون می‌کشند و کلمه غرقا مصدری است که چون زوایدش حذف شده است. مطلب را بیشتر تاکید می‌کند.

و بعضی گفته‌اند مراد از نازعات، ستارگانی هستند که از افقی کنده شده (غروب می‌کنند) و در افقی دیگر طلوع می‌کنند. سوگند به ستارگانی که از مطلع خود طلوع نموده، در مغرب‌های خود غروب می‌کنند.

و بعضی گفته‌اند مراد از نازعات، کمان‌هایی است که تیر را با کشیدن زه تا آنجا که جا دارد از جای خود کنده، به طرف دشمن پرتاب می‌کنند. بنابراین، سوگند به تیر و کمان مجاهدین در راه خدا و یا به خود مجاهدین است.

چنان که ذکر شد زمخشری مصادیق متعددی را یاد می‌کند و در عین حال حمل بر موصوف را جایز می‌داند.

کنایه از موصوف در عبارت: «الرَّاجِفَةُ»

«يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاجِفَةُ» (نازعات، ۶). آن روز که لرزنده بلرزد. طوسی گفته است که مراد از راجفه، زمین لرزه بزرگ (قیامت) است «و هي الزلزلة العظيمة» (طوسی، بی تا: ۱۰، ۲۵۳).

زمخشری می‌گوید: «راجفه» نفخه اول و همان واقعه‌ای است که زمین و کوه‌ها را به لرزه می‌افکند. «و الرَّاجِفَةُ الواقعة التي ترجف عندها الأرض و الجبال، و هي النفخة الأولى» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۶۹۳).

رجف یا لرزیدن، تکان خوردن، جنباندن یک شی از زیر با لرزش‌های پی‌درپی و اضطراب‌آور است. و مراد از آن، زمین لرزه بزرگ (قیامت) است. گفته می‌شود: تکان خورد، تکان خوردنی و لرزید لرزیدنی چنان‌که امور بر مردم پریشان شود و پریشان‌خاطر شوند. همان‌گونه که فرد با تکان خوردن زیر وی آشفته‌خاطر می‌شود.

واژه رجفه به معنای تکان خوردن‌های شدید زیر یک حیوان است و گفته شده که زمین به همراه کوه‌ها تکان‌هایی شدید می‌خورد و لرزان و مضطرب می‌گردد.

طباطبایی بر این باور است که: «فسرت الراجفة بالصيحة العظيمة التي فيها تردد و اضطراب»

مراد از راجفه، لرزاننده زمین و کوه‌ها و مقصود از رادفه، لرزش و دگرگونی آسمان و ستارگان است. توجه به معنای لغوی کلمه الراجفه "لرزاننده" در وهله اول معنای زلزله را به ذهن مخاطب

یا اگر بگوییم خداوند به ستارگانی سوگند یاد کرده است که از مشرق به سوی مغرب حرکت می‌کنند.

در همه مصادیق مذکور، ذات و شخص موصوف نازعات، مورد نظر است بنابراین کنایه از موصوف در همه موارد بالا مشهود است.

زمخشری می‌گوید:

«أن تقطع الفلك كله حتى تنحط في أقصى الغرب، و التي تخرج من برج إلى برج، و التي تسبح في الفلك من السيارة فتسبق فتدبر أمرا من علم الحساب. و قيل النازعات أیدی الغزاة، أو أنفسهم تنزع القسی باعراق السهام، و التي تنشط الأوهاق (وهی حبال المواشي، أفاده الصحاح)» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۶۹۳).

ستارگان، مسافت آسمان را طی می‌کنند تا به نقطه پایانی مغرب می‌رسند و از برجی به برج دیگر منتقل می‌شوند. ستارگانی که در فضای گسترده آسمان شناور و در گردشند و بخشی از علم حساب درباره آنها است.

و گفته شده که مراد از نازعات دست غارتگران است که تیرها را از تیردان جدا می‌کنند و در کمان می‌کشند و یا اینکه طناب و بند حیوانات را محکم می‌کشند.

بنابراین نازعات به معنای کشندگان یک چیز از درون و ژرفایی که در آن قرار گرفته است می‌باشد. و مراد از نازعات را می‌توان فرشتگانی دانست که جان انسان را از تن بیرون می‌کشند. یا سایر مصادیق مذکور می‌توانند مراد از نازعات باشند.

زمخشری در تفسیر خود آراء متعددی را در مورد واژگان مذکور بیان کرده است که با توجه به خاصیت اشتقاق‌زایی، می‌توانند مصادیق متعددی داشته باشند و حمل آن بر کنایه نیز جایز است.

طباطبایی در خصوص تعیین مصداق واژگان کنایه‌ای فوق می‌گوید:

فقوله: «و النَّازِعَاتِ غَرْقًا» قيل: المراد بها ملائكة الموت تنزع الأرواح من الأجسام و قيل: المراد بها النجوم تنزع من أفق لتغيب في أفق أي تطلع من مطالعها لتغرب في مغاربها، و قيل: المراد بها القسی تنزع بالسهم أي تمد بجذب وترها إغراقا في المد فالإقسام بقسی المجاهدین في سبيل الله أو بالمجاهدين أنفسهم، و قيل: المراد بها الوحش تنزع إلى الكلاء» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۲۰، ص: ۱۷۹).

می‌لرزند(نفسه اول) در حالی که به دنبال آن رادفه (نفسه دوم) رخ می‌دهد. یعنی حادثه بزرگ دیگری به دنبال آن لرزش و تکان شدید، اتفاق می‌افتد.

رادفه، بر پیامد و پشت هم سوار شدن دلالت دارد و به معنی شخص یا چیزی است که به دنبال دیگری قرار می‌گیرد، از این‌رو به شخصی که پشت سر دیگری بر مرکب سوار می‌شود ردیف می‌گویند. حسن و قتاده گفته‌اند: مراد دو نفسه قیامت است: در نفسه اول همه زندگان می‌میرند و در نفسه دوم به خواست خداوند، مردگان زنده می‌شوند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۶۹۳) در ادامه آیه، دریافت کنایه‌ی موجود در واژه «الرّادفه» با توجه به قرینه‌ی آیه پیشین، از وضوح بیشتری برخوردار است. از این‌رو می‌توان آن را در گروه کنایات ایما جای داد (سجادی و فراهانی، ۱۳۹۱، ۹).

کنایه از موصوف در عبارت: «ذاتِ الرَّجْعِ»

خداوند سبحان به ستارگان و عوامل مؤثر در طبیعت سوگند یاد کرده و فرموده است:
«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» (طارق، ۱۱). سوگند به آسمان بارش‌انگیز.

طوسی در تبیین مراد خداوند از عبارت ذات الرجع که یک تعبیر کنایه‌ای است می‌گوید: «هذا قسم من الله تعالى بالسماء ذات الرجع. قال ابن عباس و مجاهد و قتاده و الضحاک: ذات المطر. و قال ابن زید: یعنی شمسها و قمرها و نجومها تغیب ثم تطلع.»

خداوند قسم یاد کرده است به آسمان دارای رجع "بازگشت" (شاید به دلیل رجوع و بازگشت آب به زمین به صورت باران باشد) ابن عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک آن را به آسمان دارای باران معنی کرده و مصداق رجع را باران دانسته‌اند.

و ابن زید «والسماء ذات الرجع» را بدین معنا دانسته است که خورشید و ماه و ستارگان آسمان طلوع و غروب می‌کنند (می‌روند و بازمی‌گردند) (طوسی، بی‌تا: ۱۰، ۳۲۶).

زمخشری در تبیین مراد کنایه‌ای این سوگند ضمن اشاره به معنای لغوی واژه «رجع» می‌گوید: «سَمِيَ الْمَطَرُ رَجْعًا، کما سَمِيَ أَوْبًا. قال:

رَبَّاءُ سَمَاءٌ لَا يَأْوِي لِقَلَّتِهَا إِلَّا السَّحَابُ وَإِلَّا الْأَوْبُ وَالسَّبِيلُ

للمنتخل الهذلي يرثي ابنه. و قيل: يصف رجلا بأنه رباء، أي طلاع من ربا و ارتبأ: إذا طلع لينظر إلى أمر. و منه

منتقل می‌کند که غرض اصلی خداوند، اراده چنین معنایی نیست. بلکه مراد، نفسه اول (و زلزله عظیم) رستاخیز است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰، ۱۸۵).

و نفسه اول به‌گونه‌ای در پس این عبارت پنهان می‌شود که وجهه‌ای رمزآلود به خود می‌گیرد. از این‌رو می‌توان آن را از نوع کنایات رمز به حساب آورد (سجادی و فراهانی، ۱۳۹۱، ۹).

کنایه از موصوف در عبارت: «تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ»

عبارت فوق در آیه، مربوط به زمین‌لرزه بزرگ در آستانه رستاخیز است. روزی که زمین لرزه‌ای شدید و پی‌درپی و ویرانگر همه زمین را فرا می‌گیرد. این لرزش‌ها و تکان‌ها به خواست خداوند پی‌درپی خواهد بود، بدین جهت برای بیان این رخداد بسیار بزرگ، از واژه مشتق رادفه استفاده شده است.

زمخشری در تبیین و تفسیر عبارت «تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» که با عبارت‌های قبل از خود، پیوستگی معنایی کامل دارد. از آن به نفسه دوم تعبیر کرده است و می‌گوید:

«تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ أَيِ الْوَاقِعَةِ الَّتِي تَرْدِفُ الْأُولَى، وَ هِيَ النَّفْخَةُ الثَّانِيَّةُ. وَ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ الرَّادِفَةُ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ» أَيِ الْقِيَامَةِ الَّتِي يَسْتَعْجِلُهَا الْكَفَرَةُ اسْتِعْجَالًا لَهَا، وَ هِيَ رَادِفَةٌ لَهُمْ لِاقْتِرَابِهَا» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۶۹۳)

یعنی رخدادی بزرگ که در پی رخداد پیشین صورت می‌گیرد و مراد، نفسه دوم است و می‌تواند برگرفته از سخن خداوند باشد: "بگو شاید برخی از وعده‌ای که بدان شتاب دارید در پی شما آید." منظور وعده قیامت است که کافران بدان شتاب دارند چرا که آن را دور و دیر می‌پندارند. حال آن که آن روز نزدیک است و در پی خواهد آمد.

«و قِيلَ الرَّاجِفَةُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ، مِنْ قَوْلِهِ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ الرَّادِفَةُ: السَّمَاءُ وَ الْكَوَاكِبُ، لِأَنَّهُمَا تَنْشَقُّ وَ تَنْتَثِرُ كَوَاكِبُهَا عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۶۹۳).

نیز گفته شده که مراد از راجفه، لرزش زمین و کوه‌ها است. برگرفته از این آیه که فرمود: "روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند." همچنین گفته‌اند: مراد از الرادفه آسمان و ستارگانند که به دنبال رخداد اول، شکافته می‌شوند.

«فَإِنْ قُلْتَ: مَا مَحَلُّ تَتَّبِعُهَا؟ قُلْتَ: «الْحَالِ، أَيِ: تَرْجِفُ

تَابِعَتِهَا الرَّادِفَةُ».

اگر سوال شود که در آیه مذکور، "تتبعها" چه محلی از اعراب دارد؟ پاسخ این است که: "تتبعها" حال است یعنی زمین و کوه‌ها

الرَّيْبَةُ، وِإِضَافَتُهُ إِلَى شَمَاءٍ مِنْ إِضَافَةِ الْوَصْفِ لِمَفْعُولِهِ: وَ هِيَ الْقَلْعَةُ الْمَرْتَفِعَةُ مِنَ الشَّمَمِ وَ هُوَ الارتفاعُ تَسْمِيَةً بِمَصْدَرِي: رَجَعَ، وَ آبٌ»

به باران صفت رجع داده می شود همان گونه که صفت او با بازگشت کننده) به آن داده شده است.

شاعر هذلی بنام منتخل در رثای فرزند خود در این خصوص گفته است:

وی از عزت و سربلندی همانند قلعه ای بالابلند است که فقط ابرها و باران ها به آن مکان می رسند.

در بیت بالا واژه «الأوب» به جای «الغيث» و یا «المطر» به کار رفته است. (باران همواره از دریاها بازمی گردد یا مردم امیدوارند که بازگردد.)

بنابراین «والسما ذات الرجع» به معنی آسمان دارای باران است.

«و ذلك أن العرب كانوا يزعمون أن السحاب يحمل الماء من بحار الأرض، ثم يرجعه إلى الأرض. أو أرادوا التفاؤل فسموه رجعا. و أوبا، ليرجع و يؤب. و قيل: لأن الله يرجعه وقتا فوقتا. قالت الخنساء: كالرجع في المدجنة السارية» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۷۳۶).

این استدلال بدین خاطر است که قوم عرب بر این باورند که ابرها، آب را از دریاها برمی گیرند و به زمین بازمی گردانند. یا اینکه به جهت فال نیک و خوش بینی، به باران صفت بازگشت کننده، داده اند تا بازگردد. و برخی گفته اند: باران از این جهت رجع نامیده شده است که خداوند سبحان آن را در وقت مناسب برمی گرداند. خنساء گفته است: همانند رجع (باران) در یک ابر سیاه و متراکم. (که رجع را مترادف باران شمرده است.)

از ظاهر این کنایه، نمی توان به معنای دقیق اراده شده، دست یافت و در عین حال از تعریض و واسطه های پی در پی نیز به دور است و از آن روی که دارای نوعی پوشیده و پنهان گویی ویژه است، در گروه کنایات رمز قرار می گیرد.

کنایه از موصوف در عبارت: «ذات الصدع»

طوسی در بیان و تفسیر این تعبیر کنایه ای از زمین که حالت سوگند نیز دارد ضمن نقل گفته های دیگران، می گوید:

«و الأرض ذات الصدع» (طارق، ۱۲). «قسم آخر بالأرض ذات الصدع. و قال ابن عباس و قتادة و الضحاک و ابن زید: ذات الصدع انشقاقها بالنبات لضروب الزروع والأشجار». سوگند دیگر، سوگند به زمین دارای صدع است (و صدع به معنای

شکافتن اجسام سخت است.) و مراد از «زمین صاحب صدع» شکافتن زمین و رویش گیاهان و درختان از آن است، (طوسی، بی تا: ۱۰، ۳۲۶).

زمخشری نیز بر این باور است که «الصدع: ما يتصدع عنه الأرض من النبات» مراد از صدع در آیه مذکور، شکاف های سطح زمین به خاطر رشد و نمو گیاهان است و مراد از ذات الصدع، خود زمین است که این تعبیر، تعبیری کنایه ای است. (کنایه از موصوف) (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۷۳۶).

طباطبایی نیز بر همین باور است: «و المراد بكون السماء ذات الرجع ما يظهر للحس من سيرها بطلوع الكواكب بعد غروبها و غروبها بعد طلوعها، و قيل: رجعها أمطارها» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰، ۲۶۱).

«و المراد بكون الأرض ذات الصدع تصدعها و انشقاقها بالنبات، و مناسبة القسمين لما أقسم عليه من الرجوع بعد الموت و الخروج من القبور ظاهرة» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰، ۲۶۱).

از دیدگاه ایشان، مراد از «زمین دارای صدع» شکافتن زمین و رویش گیاهان از آن است، و مناسبت این دو سوگند با مساله معاد بر کسی پوشیده نیست.

با توجه به این که واژه «أرض» با «ذات الصدع» هم نشین شده است می توان نتیجه گرفت که این کنایه از نوع ایما است؛ زیرا رسیدن به مقصود اصلی به زنجیره ای از واسطه ها نیازمند نیست. (سجادی و فراهانی، ۱۳۹۱، ۱۳).

کنایه از موصوف در عبارت «ذات اللواح و دسر»

خداوند سبحان در بیان جریان طوفان نوح و آماده کردن کشتی نجات، در وصف کشتی نوح از تعبیری کنایه ای استفاده کرده و فرموده است: «و حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُسُرٍ» (قمر، ۱۳). او را بر (کشتی) تخته دار و میخ آجین سوار کردیم.

طبرسی در تفسیر و تبیین مراد خداوند از این تعبیر کنایه ای می گوید: «عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُسُرٍ» یعنی السفينة ذات ألواح مركبة بعضها إلى بعض، و الدسر هي المسامير التي تشد بها السفينة»

«ذات ألواح و دُسُر» به معنی کشتی است که تخته های آن با هم ترکیب شده و «دُسُر» همان میخ هایی است که کشتی را میخ آجین و مستحکم کرده است. (طبرسی، بی تا: ۹، ۴۴۸).

زمخشری در تبیین مراد از عبارت فوق می گوید:

کلمه «سوء» به معنای هر بدی و زشتی است، برخی گفته‌اند: این تعبیر در آیه شریفه، کنایه از بیماری برص است و بدین معنا است که دست خود را جمع کن، و آن را درون گریبان و زیر بغل خویش قرار ده، آنگاه نورانی و درخشان بیرون آید، بدون آن که دچار برص و یا هر حالت بد دیگری شده باشد.

در عبارت قرآنی «مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ» آرایه یا صنعت احتراس مشهود است. (آرایه احتراس یا تکمیل برای رفع توهّم به کار می‌رود) و در اینجا برای رفع توهّم از «تخرج بیضاء» به کار رفته است.

یعنی "دست نورانی و درخشان از گریبان بیرون آید، بدون پیسی" بنا بر این «من غیر سوء» را برای رفع توهّم بیماری پیسی بیان کرده است. و سوء کنایه از بیماری برص یا پیسی است.

تحلیل و نتیجه‌گیری

پس از بررسی سه تفسیر تبیان، کشاف و المیزان در خصوص کنایه از موصوف و استخراج نکات دقیق کنایه‌ای در این سه تفسیر، نتایج زیر نیز به دست آمد:

هر سه مفسر در خصوص عبارت‌های کنایه‌ای یاد شده از قبیل: «الرفث»، «الغائط»، «يَنْشَوُا فِي الْحِلْيَةِ» و «فوق الأعناق»، «النازعات»، «الراجفة»، «ذات الرجح»، «ذات الواح و دُسر» با وجود ذکر مصادیق متعدد و مشابه، به کنایه‌ای بودن آن واژه‌ها باور دارند. اما در تعیین نوع کنایه (که در اینجا کنایه از موصوف است) اظهارنظری نداشتند.

بنابراین، خلاصه کنایه‌های به کار رفته در این مقاله عبارتند از:

واژه «الرَّفَثُ» کنایه از عمل جماع و گفتار هنگام آمیزش جنسی.

واژه «مِنْ الْغَائِطِ» کنایه از بول و فضولات است.

عبارت «يَنْشَوُا فِي الْحِلْيَةِ» کنایه از زن است.

واژه مرکب «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ..» به ظاهر کنایه از سر و یا خود گردن است. مراد از اینکه فرمود «بالای گردن‌ها را بزیند» این است که سرها را بزیند، و مراد از «كُلُّ بَنَانٍ» جمیع اطراف بدن است، یعنی دو دست و دو پا و یا انگشتان دست‌هایشان را بزیند تا قادر به حمل سلاح نباشند.

عبارت «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» خطاب به ملائکه است بنابراین از «زدن بالای گردن‌ها و زدن همه بنان» می‌توان معنای ظاهری را مقصود دانست، اما بهتر است براساس روح کلی قرآن کریم آن را کنایه از ذلیل کردن

«أَرَادَ السَّفِينَةَ، وَ هِيَ مِنَ الصِّفَاتِ الَّتِي تَقُومُ مَقَامَ الْمَوْصُوفَاتِ فَتَنْوِبُ مَنَابِهَا وَ تُوْدَى مَوْدَاهَا. بَحِثْ لَا يَفْصَلُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهَا» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۴۳۵).

مراد از «ذات اللواح و دُسر» کشتی است و تخته‌دار و میخ‌آجین از جمله صفات کشتی است که جانشین موصوف شده است و همان معنا را افاده می‌کند و رابطه بین این دو صف با موصوف (کشتی)، تفکیک‌ناپذیر بوده است.

طباطبایی نیز همانند دو مفسر پیشین در تبیین معنای کنایه‌ای عبارت بالا، از واژه المراد استفاده کرده است: «المراد بذات الألواح و الدسر، السفينة، و الألواح جمع لوح و هو الخشبة التي يركب بعضها على بعض في السفينة، و الدسر جمع دسار و دسر و هو المسمار الذي تشد بها الألواح في السفينة» مراد از «ذات الواح و دسر» کشتی (دارای تخته و میخ) است. (کشتی) تخته‌دار و میخ‌آجین بوده است و تخته‌های آن به وسیله میخ‌ها مستحکم شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹، ۶۸).

کنایه از موصوف در عبارت: «غیر سوء»

در این عبارت که در وصف ید بیضا "دست سفید و درخشان حضرت موسی(ع)" بیان شده است، مفسران بر این باورند که مراد از سوء بیماری پیسی (برص) است.

«وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيَّضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ» طوسی در بیان معنای سوء گفته است: «و قوله «تَخْرُجَ بَيَّضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ» ای من غیر برص» (طوسی، بیتا، ۷، ۱۶۸). یعنی دست تو سفید و درخشان (بدون پیسی) بیرون آید و مراد از «سوء» بیماری پیسی است.

زمخشری نیز به تعبیر کنایه‌ای عبارت بالا اشاره کرده و می‌گوید: «السوء: الرداءة و القبح فی کل شیء، فکنی به عن البرص كما کنی عن العورة بالسوء» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳، ۵۹).

مراد از سوء، زشتی در هر چیز است. که در اینجا کنایه از بیماری پیسی است. همان‌گونه که از عوره (فرج)، به «سواء» تعبیر می‌شود.

طباطبایی نیز به کنایه‌ای بودن واژه «سوء» اشاره کرده و می‌گوید: «و السوء کل رداءة و قبح قيل: کنی به فی الآیة عن البرص و المعنی أجمع یدک تحت إبطک أی أدخلها فی جیبک تخرج بیضاء من غیر برصٍ أو حاله سیئه أخرى» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴، ۱۴۵).

کافران بدانیم چنان که در اثر افکندن ترس و وحشت در دل های آنان، از حمل سلاح و آسیب رساندن ناتوان شوند. عبارت قسم «و النَّازِعَاتِ غَرْقًا...» کنایه از فرشتگان و یا جان ها

واژه «الرَّاجِفَةُ» کنایه از نفخه اولی و یا تکان های شدید زمین عبارت «تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» کنایه از نفخه دوم صور است. واژه مرکب وصفی «ذَاتِ الرَّجْعِ» کنایه از باران است. واژه مرکب «ذَاتِ الصَّدْعِ» کنایه از رویش گیاهان است. واژه مرکب وصفی «ذات اللواح و دسر» کنایه از کشتی نوح است.

عبارت مرکب: «غیر سوء» کنایه از برص و یا پیسی است. هر سه مفسر در تبیین عبارت های کنایه ای و تعیین مصداق و یا موصوف مورد نظر از واژه کنایه، کنی و مراد و اراد و معنا استفاده کرده اند. گاهی نیز از توضیح و سیاق سخن به کنایه بودن آن تعبیر پی می بریم. هر سه مفسر در توجیه کنایه ای بودن واژگان مذکور هم از روش مستقیم و صریح و هم از روش غیر مستقیم و غیر صریح استفاده کرده اند.

منابع

جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸ش). دلائل الإعجاز فی القرآن. مشهد: آستان قدس رضوی.
زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقایق غوامض التّنزیل. بیروت: دار الکتب العلمیه.
سجادی، ابوالفضل؛ فراهانی، سمیرا (۱۳۹۱ش). معاشناسی اسلوب کنایه در جزء سی ام قرآن کریم، مجله انجمن ایرانی و ادبیات عربی؛ علمی پژوهشی، ۳۳، ۷۳-۹۷.
سکّاک، یوسف بن ابی بکر (۱۹۳۷م). مفتاح العلوم. بیروت: دار الکتب العلمیه.
سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن (۱۳۶۳ش). الاتقان فی علوم القرآن. ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، قم: امیر کبیر.
طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴ش). تفسیر المیزان. ترجمه موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۳۸۰ش). تفسیر مجمع البیان. ترجمه محمد رازی، تهران: انتشارات فراهانی.
طوسی، محمدبن حسن. التبیان فی تفسیر القرآن. چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

قرآن کریم (۱۴۱۵ق). ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱ش). قاموس قرآن. چاپ ۲م تهران: دار الکتب الإسلامیه.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ق). الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل. چاپ اول، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.
هاشمی، سید احمد (۱۳۸۳ش). جواهر البلاغه. قم: نشر قدس رضوی.

References

Fakhruddin Razi, Muhammad bin Omar (1420 AH). *Mofatih al-Ghaib*. Beirut: Dar Ahya al-Trath al-Arabi. (in Persian)
Hashemi, Seyyed Ahmad (2013). *The jewel of rhetoric*. Qom: Quds Razavi Publishing House. (in Persian)
Holy Quran (1415 A). Translated by Mohammad Mehdi Fouladvand, Tehran: Dar al-Qur'an al-Karim (Department of Islamic History and Knowledge Studies). (in Persian)
Jurjani, Abdul Qahir (1368). *The signs of miracles in the Qur'an*. Mashhad: Astan Quds Razavi. (in Persian)
Makarem Shirazi, Nasser (1421 AH). *Exemplary in the interpretation of the book of Allah Al-Manzil*. First edition, Qom: Imam Ali Bin Abi Talib School. (in Persian)
Qurashi, Ali Akbar (1371). *Quran dictionary*. 6th edition, Tehran: Dar al-Kutob al-Islamiyeh. (in Persian)
Sajjadi, Abolfazl; Farahani, Samira (2013). The semantics of irony style in the 30th part of the Holy Quran, *Journal of the Iranian Association and Arabic Literature; Scientific Research*, 33, 73-97. (in Persian)
Sakkaki, Yusuf bin Abibakr (1937 AD). *The key to science*. Beirut: Dar al-Kutb al-Alamiya. (in Persian)
Siyuti, Jalaluddin Abd al-Rahman (1363). *Proficiency in the sciences of the Qur'an*. Translated by Seyed Mehdi Haeri Qazvini, Qom: Amir Kabir. (in Persian)
Tabarsi, Abu Ali Fazl bin Hassan (1380). *Tafsir of Majam al-Bayan*. Translated by Mohammad Razi, Tehran: Farahani Publications. (in Persian)
Tabatabaei, Seyyed Mohammad Hossein (1417 AH). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*, 5th edition, Qom: Islamic Publications Office of the Qom Theological Seminary Community. (in Persian)
Tabatabai, Mohammad Hossein (1374). *Tafsir al-Mizan*. Translated by Mousavi Hamdani, Qom: Islamic Publications Office. (in Persian)
Tusi, Mohammad bin Hasan. *Al-Tabyan fi Tafsir al-Qur'an*. First edition, Beirut: Dar Ihya al-Tarath al-Arabi, Bita. (in Persian)
Zamakhshari, Mahmud (1407 AH). *Al-Kashshaf on the hidden facts*. Beirut: Dar al-Kutb al-Alamiya. (in Persian)